

نور الله مرقدہ گندہ بودند در سالها خراب افتاده و در بعض جاها نشانی باقی می نمود
 با مدوا و اخراجات احداث کرده برای عزت بنای خاطر خواه بعمل آوردند و خستیا رخان
 مندی لانی که در عقب بلاول خان و عبداللہ خان روی شاہ مراد در آنجا دیده
 بتعلقه کهنندی متصرف گردیده برسانیت حسن فہمی اندک اندک بر مواد محبت می افزود
 تا کہ بغرض دستگیری در قلعہ پشاور و خان متوسل مراد خان کل کہ از اعظم امراریان
 خدیار خان مرحوم و سی رنجیدہ درین ملک رسیدہ باستجازہ از محمد بلاول خان چهار
 دیوار برای نشست عیال و اطفال عمارت ساخته بود و در افواہ عوام کہبری شادی
 اشتہار داشت و در جلالت ساینده بہرست ہرچہ تمام شد و احکام از حد زیادہ
 باہم خود منسوب گردید و در بیان آن رخت اقامت انداختہ لوای خود بر آسمان
 افراخت و در بیان روی کار ویرہ غازیخان و شکر کشیدن حضرت خنت
 منزلت با مدوا بر خوردار خان کجسر درین از منہ کہ تباشیر انوار و ہفتا
 آفتاب اقبال حضرت فردوس منزلت در قطار عالم با تشار رسید اعظم ہر دیار
 واکا بہ قرب جوار دولت ایشان را میفہد عالمیان و در ستانہ سایدہ را مرجع ہلکان
 تصوریدہ از باب معاملات دستہ او از بہت عالیہ ایشان انجام حرام اندیشیدند
 چنانچہ در سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و ہجری در تہدای سال ثواب جان شمار خان کج
 المعروف محمود خان برکات سلطانی احمد شاہ درانی در بیاق ہندوستان از ہجرت
 فانی بملک جاوہانی انتقال نمود و از خباب فانی بمقتضای ہر رسم و قدرانی رقم جاری

تا نیز ہرگز نیست
 و نیز در سلسلہ
 کہ جن آن کالی
 رنگ ۱۴

کالی نظامت ویره باسم خلف رشید ایشان عالیجاه نواب الہد خان انفاذ یافت
 و چون نواب عالیجاه چہار سالہ کہ بقایت منہ منہ شدت بی عیش بر خوردار خان کوہ کبیل
 امور مالی و ملکی گردیدہ بوضع نامایم خستہ این در احوال و اقطاع ایشان بہرگز برآمد
 احمد خان قوم بزدار بلوچ کہ در استہدای لازم نواب مرحوم دوازہ تندی دہلوی طبع او خاطر
 نواب منظورانہ منصف اورا پرورد فرمودہ بودند و او پیش مخدوم شیخ محمود صاحب سجادہ
 بران سیت پور کہ در ان نزدیک نواب بہر در صیہ عقیقہ خود را با ایشان صلحت دادہ بودند
 تعلق گرفتہ پرچہ وزارت رسید و چون خیال حکومت دکان مرانی در دل مخدوم در آن وقت
 در استان اشفاق نواب مرحوم و دلسوزی خود بطریق حکایت در خدمت مخدوم در آمد
 بعد ظہور خوارق بر خوردار خان کہ اورا کابستہ سخن بہر رسید مقبر بر دیند بر دبیان
 بر تندی بہ مخدوم صاحب عالی خست کہ نواب منظور ایشان رہین عالی مال بندہ
 برای بچہ روز رابطہ قرابت منتظم کردہ اکنون کہ بر خوردار خان نواب الہد خان را
 وقتی نہادہ و جوہ زرد مال ایشان را یگانہ تلف ساخت و در شہر ملک شکر شوب
 انداخت و عنقریب اقطاع یکجہ ایشان بقطعات سیر حاصل ویرہ بانبار و تہذیر
 تواند بردخت اگر مخدوم صاحب باقتضای نکت اتحاد ناموس خاست فرماید ہم
 انتفاع ہم نیکامی است در صورت تعامل معاملہ شان بشردن بعد تدارک را فایدہ
 تواند شد بر حسب فرہمت و لسانی تجربیس ما خوش آئیدہ ایشان را بر پلہ اعانت
 آورد چنانکہ مخدوم شیخ محمود شکر طامی و اتفاقاً نہ تعلقہ سیت پور در جن پور غزہ

بلوچستان درایم کرده صیبت دیده مشتافت و در آن طرف بر خوردار خان عساکر موزوره
 کرده مقابله ساخت مخدوم صاحب علیه الرحمات مخدوم الملک عالم محمد بخش خاص سجاده
 آید جناب قطب عالم غوث اعظم رضی الله عنه در صاه در طریق مشیخت در مقام نوشی
 و قرابت تبرک طوبی خاص است خادمی متوسلست بر خوردار خان اسالی فرمود خادم نجاب
 در جام پور رسید تبرک رسانید بر خوردار خان دستار تبرک که زیب و ملکی زینت
 فرود شد جامه مبارک آن خوست که فتح از آن خوش سازد از غایت کمن در جاست
 جسم عابد و صرفه بر قامت مشارالیه تنگ گردید بکلم ضرورت مثل باطنی بر کتف
 کشید قضا در آن روز اتفاق محاد بهیم رسیدا عرفان نه کور مظهر منصور بدیره فتره
 کامرانی زید مدرسین ناب عالیجا بهرگاه صاحب اختیار شده اصلاح دیگری را
 نمی برتسید بر خوردار خان گرینچه شکسته درین شب در میان باوج پوسته دست
 بر امن امداد جناب محمد سبجانی آریخت حضرت مخدوم ابو فرشتفت خلعت پوشاکی
 مقدس مکرر بشمار الیه رحمت ساخت جامه بلوسه قاصد در وقت بر قد لوشان
 درست بل فراخ گشت سبحان الله به بیت به جانور فریه شود از نادوشش *
 آدمی فریه شود از راه گوشش * پس مخدوم صاحب شیخ الیه او چشتی را که از
 اکابر خلفای ایشیان بود است حضرت غلام شیبانی در ستاده استدعای بواجبت
 در شان فرمودند خان علیه الرحمات من الرحمن بابا اتفاق دیره جان محمد خان
 سرودغالی غره جانان این صفت سپینه موجود مشرف خدمت مخدوم صاحب گردید مخدوم

مخدوم مرحوم که خسیلی دانا و با خلاق جمیده پیشانیخانه متحلی و متخلق و هرگونه اوصاف
 بزرگی و تالیف قلوب نیکمید استند ننگ معاونت بر خوردار خان بیک وضع
 خوشترین در گلوی مبارک ایشان انداخته استعانت ساخته و فرمودند که در میان
 مخدوم صاحب و خان صاحب من وجه معاشرت نیباشد آمدن بر خوردار خان در اوج
 کوپا بر دروازه خانعلیت در کمک شان توجه نمود و اول شو و خان علیه لعنت من
 انصار امتثال ارشاد مخدوم صاحب و واسطه حصول افاوت طایه و باطن پنداشته
 بهادر خان علانی را که بنا بر زیارت پیران همان رفته بود و خستیار خان غیره
 خویش شرفی و غریبی را طلبیده شته بحیث خدا داد و داد ایل سن کنیز بکسید و بقیاد
 دیک در زمان امداد رب العباد توجه تباید بر خوردار خان و سخیر دیره گردیدند بر گاه
 نبواب عالیجاه در محد خان خبر رسید اگر چه از عرب دترس عساکر و فوره و بندوق
 با بیخطا عدد و فلک کوه شکن خوانین جام استقلال احمد خان شکست داشته بود از سرش
 بدرست لکن بحفاظ ناموری مقابله ضرورت گشت لشکر از جوانب اطراف طلبیده استقامت
 در زیر خوانین از دریا آنگشته بدیره رسیدند که تلماتی فیتین دست داد و کار از طرف
 و حکایت و کلا زبان شمشیر پیک پیکان اتفاق افتاد احمد خان در مرکز مقتول
 و لشکر شان رو بفرار نهاد و نواب عالیجاه را که مقتول مرحوم در باکلی سوار ساخته با
 اسب همراه خود پیش اصناف آورده بود و لشکریان خان بچیان در خدمت حضرت عیسی
 مکانی پسایند دستخیز عظیم نصیب خوانین عباسی گردید بر یک از ایشان را غایم دافیه

بهر سید حضرت زردس اشبانی صدف مسامح بر خوردار خان و غیره اراکین دیره
 بلالی نصایح امیرانه مالا مال نموده بفرخی و فیروزی با ماکن خود با سعادت فرمودند و
 سن مرقومه اصدرواقعه شهر شوال معلوم می شد و سکنه حدود جیلگیرش بهادر خان
 علانی رسیده بهرگز گوید که او مکانی لایق نبای قلعه که بشرط احداث چاه آب فزودار
 خوشگوار خواهد بر آید شبانسان میدهند امید و آری است که بر حسب خدمت مشمول مکت
 شود بهادر خان که خیال ریاست بدیک مانع می تحت معلومند کور را بوخت دادند
 پوشمند یک جلال بهر پیش خست که در جبل رسیده مکانی که نامبرده نشان میدهد
 دیده و پسندیده چاهی کنید قدری از آبش بر آید بهر سید فرستادگان بچیان
 کردند از حسن اتفاق آب شیرین بر آمد بهادر خان نوشیده نمیزد آب کجی آن تصویر
 بر بهری خضر خود بالفعل رجبی بر سر چاه تعمیر داد اول بولاج را بوضوح این خبر خود را
 افتاد و یکی بجهور حضرت احمد شاه درانی فرستاد که بهادر خان مقروض است و با سلطان
 سلطنت و فرمان بردار بادشاهانیم بزور دزدین ملوک اجداد با پای تصرف نباده
 مستوفاد است + بیت + اگر نبود سلطت سلطان بدان + خازن مظلوم گری
 عوان + توجه جناب حضرت سلطانی بداد ما برسد نندگان اعلی امر مخلصان
 فهمیده کار دیده با متناع بهادر خان با مور فرمودند بهادر خان با بنها از در تعلق
 دلتانی در آمده بدادن هرگونه چیز و اعزاز و تمیز خویشند کرده در جواب عرض نمود که بفضل
 اعلی نندگان اعلی موی سلام داد در ملک کفار شیخ مسلمانان قائم می سازد امیدوار است

است که از جناب سلطان تائید و محکم آن کلپور رسد و عنایت شهنشاهی معاونان
 شود و محصلان بقبول جواب تحصیل حاصل بازگشته و مشارالیه بتدبیر و تدبیر تدارک دیده
 قلعه پنجه مستحکم بنا نهاد که را اول مذکور را تزلزل در ارکان محبت افتاد و بهادر خان
 قلعه مذکوره را بدینکهر تسمیه داد شرح بر آمدن میان غلام شاه خان از ملک
 سنده و رسیدن بخدمت حضرت فردوس مکانی و رفاقت
 ایشان بشارالیه و همه از خیره سری و نفاق بکها در خان علانی
 و احتیاج خان مندیانی و بنا کردن بکها در خان قلعه و نیکه را
 بعد از ارتحال خدایا در خان کلپوره محمد داد خان سرزند اکبر او شان بدست پنج سیل
 ایالت سنده تمام استقلال نمود و بعد چندی که انمای ریاست ایشان از خوارق عادت
 رنجیدند و در مخالفتش تجاویز طول طویل اندیشیدند آخر مشارالیه را گرفته در جس
 کشیدند و بکنان بالاتفاق میان غلام شاه خان را با بارت کریدند و بشارالیه
 بیعت و زیدند میان عطر خان و له میان خدایا در خان مرحوم که خود را از میان
 غلام شاه خان در نسب و حسب مفتخر می انگاشتند درین آوان بجناب معلی
 احمد شاهی غواضار داشت قسم ایالت سنده باسم خود حاصل آورده با اتفاق
 سردار حاجی عطای خان فوفزی بمجتبی شایان بیعت سنده روانه گردید و از قلعه
 و شمال گذشته بنگار پور رسید او ضاع امر چه سرابیان برگشت و میان غلام شاه
 خان بقدر شهنشاه ملک زانی کرده ناگاه را جیلیر پیش گرفت بگی سرکردگان سمای

از احمد آباد ترک رفاقت میان موصوف نمودند و میر بهرام تا سپهر از مکان کہا پهنه که از
 مضافات جیل است طریق بیوفائی پیود و میان معظّم الیه از آنجا به بیگانیزه گشته
 و از هر جهت بیخ و جد فایده گرفته بجهول ناامیدی از همه سو تقویت توقع نکند و در
 آل عباس که از اعظم خصایل و اعلیٰ شمایل ایشان است وکیل مقبره نبوت حضرت
 مکانی فرستاد و نربانش پیام داد که برادر کلان من میان خدا و خاندان حق از راه
 کچی بندوستان رفته من یعنی غلام شاه خان از رحمان مار و امر اسنده قطع
 نما نموده بقصد شاه جهان آباد تیار میباشم اگر حضرت فرودس منزلت امانت
 مرا ببل پذیرد و کلام داری و کلام سانی مرا بدیده خود گیرد پیش ایشان پیام خان غلام
 مکان بیخامات میان غلام شاه خان شنیده و ندید ما در شیران دارا کین ایل
 سنجیده سوده خان قوم کینا و محراب خان قوم هزاره حضور طلبیده و کائنات
 میان صاحب بصوب بیگانیزه نموداشت و جواب پیام ایشان در طریق ادب
 ابلاغ ساخت که ما در رفتن خدا و او خان بطرف بندوستان رضی نبودیم و در راه
 رسم کتانی و یک و دو آنچه مناسب نمودنها نیدیم که رفتن شما بملک بیگانه
 فایده ندارد و کچی خانه شماست اگر وقت انیلک صلاح آید در عالم اتحاد به آنچه
 امکانست تلافی خواهیم کرد و ایشان را جاذبه انجور و خواهی ما خواهی بندوستان
 کشیده بد میان غلام شاه خان التبت شریف اردخانه خانه ایشان است
 حکم بیگانهت دیکان ناموسی و فحاشی مرسوم رفاقت درین نخواهد رفت و هم برآید

و بهم برای سنده درین عرصه قریب بدماغ عالی اوشان فایز خواهر گشت برود کیلان بگورن
 میان صاحب با ظهارت ملی و تقویت در او احسن بکثیرار و کصد و هفتاد و یک سوار کرده و در جلگه
 آوردند خان صاحب فرودس ششمان که بواسطه صلاح بعضی امور با اتفاق میان صاحب محمد فتح خان
 علیه النفران و غیره خوانین در قلعه بوجک شریف داشت بر خبر ورود غلام شاه خان محمد
 فتح خان را با استقبال فرستاده در ظاهر بوجک آورده باین ساختند و مقدم ایشان را
 بانواع حرمت و تواضع و عزت مقرون نموده تمام اتفاق کریمانه بو تیره امیرانه بجا
 رسانده ایام توقف بوجک را بوان ضیانت و طمانی با کرده هر چه یکی بکمی شریف فرما
 و میان غلام شاه خان را بکنار زماله خاتواه دیره داده خود بدار السور بباد پور رونق
 افسزار و غنیمت هر گونه تفقدات تازه و هر روزه عطانی با بی اندازه اوشان را مسرور
 میفرمودند میان عطر خان که مرد عیاش و از توغل نار و نوش چنان سیه مست و در پیش
 ماندی که سواهی طلب عام سخنی از صلاح مانی و ملکی بر لب بر اندی و از غایت سرشاری و خاک
 بیسج از سعادت ز رسیدی و بحر روی شاهان عزیزین سو اصدی را ندیدی نیابران مورثی
 در حصول ملک سنده واقع و آثار بدعت و نظم در ظم و کوشان شای گشت مصلحتانی
 که بنا بر تحصیل مالیه دیوانی در سنده می آمدند بلا درینج جبراً و حکماً آورده ناموس شرفا رخنه
 می انداختند و در در روشن خانه و مکان مردم تاراج می ساختند و بیت و چو شره
 کرد و خراب کرد آب انگور و ولایت کے توانند داشت محمود و برین تقدیر اراکین
 سنده از عقلت مزاج عطر خان بجان آمدند و عامه رعایا از دست تجاوز و لطفانان

و بزرگ بطریق پنهان عهدنامه نوشتند و نسبت میان مغز الیه متمسک شدند که با همه منتظر
 قدم سمیت لزوم ایم بهرگاه که تشریف از زانی فستردند مصدق و خدمتی توانیم شد
 میان صاحب این محاطه را بخان خلدیشیان در میان نبوده استصلاح دستاوست
 از آنجا که افاضت داد و خلاصه خاندان عظمت میان آل عباس است در سن یک هزار
 و یک صد و هفتاد و دو صلاح تسخیر سنده مضموم حضرت جنت مکانی لشکری گران
 بسر کردگی میان صاحب محمد فتح خان برادر حقیقی و مهر و خان در احمد خان فیروز زانی و محمد
 حاتم خان علانی برفاقت میان معظم الیه یا مورد ارسال و دست میان معظم الیه و کیلان
 معتبر علیان و ستاده سعد الله خان و شیر محمد خان و غیره افغانه شبرخ عمده ملازم
 برگرفته بودی عازم منزل مقصود گردید هر وقت از سو او الیه آباد بد نظر طرف نگذشت
 بهادر خان علانی و اختیار خان سندی سپاه اتفاتی سدره عبور لشکر گذر گشت
 بجز دست احانت حضرت فرودس شیبانی میان دو واسطه اعظم هم مسطور بود موافق
 تقسیم و تهبید آنجا بآذربایجان حرکت زدست پذیرفته بر همه باکنه خود با مسعود و میان
 غلام شاه خان و محمد فتح خان بطریق مسافت فایز مکان لوهری و از آن طرف میان
 عطر خان با لاتفاق برادرش حمید خان تمام لشکر با سنده همراه برداشت بقایده
 رسید بخار به سخت مجادله شدید واقع گردید طوفان آب تیغ از سر جانها در گذشت
 خوین داود پوتره تعاضای ناموس و تنگ پیش سرور خود از جانفشانی در حرکت
 جنگ درنگ نمودند و دشمن پیکار را بدست میسر آید و با لاف و زود و بدیم لشکر عازم میان

میان غلام شاه خان از سر بازی و جان نثاری صرفه داشت و خمره برادر را به لیکمی نقد
 جان را در قدم ولی نعمت نثار ساخت سپاه بهر ای عطر خان و احمد یار خان با وجود کثرت
 از هزاران میدان مصافت را واگذاشت میر بهرام خان تا لپه در عین مقابله سعادت ملازمت
 میان غلام شاه خان دریافت او شان از دوست حوصله تقصیری و فانی او از سر بر نیا
 نیاورده خطاباً بمیر بهرام فرمودند که اسلام علیک یعنی هر چند که تو مرا در سفر گزینش
 رفتی لیکن چون خدو ند مالک الملک سنده را اگر قسم داد دست بسینه نهاده جواباً عرض
 نمود و علیکم السلام یعنی من هم از ترک فاخته کشیده و سرداری ترا بدل گزیده
 در خدمت رسیدم حضرت بیان صاحب مرحوم میان غلام شاه خان و سنده مستقل
 نموده و بهراران اقبال مرحبت فرموده در کچی خدمت برادر بزرگوار فلک افتد از فایز
 شده مورد آفات آفرین دلازش گردیدند عطر خان و احمد یار خان از آنجا گریخته براه
 کنجا به قلات عازم قدم با رو بهرگاه در قلات رسیدند بمیر نصیر خان هر دو را بقتل
 کشید دیوان کو دمل که از عهد خدایار خان وکیل سنده بجناب سلطانی مقرری بود
 باستماع این خبر بخاک پای مبارک عرض شسته باد شاه حضرت احمد شاه را بر سر قلات
 آورد و چهل روز محاصره قلعه تمام صورت در پیش ماند بعد شرف انور از انواب زیر
 اعظم شاهونی خان علم دست خود بست گرفته بقصد یورش و غلبت جلو بر خندق
 آمده نشست و در اردوی مملی جاز زدند و امر کردند که مان زودت بازید و بر سر قلعه طو زید
 بند او بسته با سپاه از هر طرف جوق جوق می آمدند و دیوان مشا را لیه بخاطر اندیشید

قلعه قلات بکلیت سخر گردید غالب که لاجا حاصل و بیفایده بنظر می آید و شکل انبند خرنج مرغ
 نتیجه بعکس نماید بنا بر آن از جوش نمک و دیده و نجذمت نواب وزیر رسید بطریق مصلحت
 متمسک گردید که در جلوی پورش مردمان کار آمدنی بکار خواهند آمد و هزاران نفوس نفسیه
 رایگان و عبث ضایع خواهند شد صلح است که نواب وزیر مقتضای حسن تدبیر خود
 بذاته اندرون قلعه تشریف برده میر نصیر خان را بسلامت به گان ارفع بیارود و در صورت
 نسیب از عطر خان و احمد یار خان با سانی بردار و از آنجا که نواب وزیر مرینی و حامی
 میر نصیر خان بود تقریر دیوان سپیدش آمد با خدم بر اسی میانه سوار شده با کینقرش طر
 متوجه قلعه گردید میر نصیر خان چون انجیر شنید با احتمال اویده بشفرت ملازمت
 نواب وزیر رسید نواب وزیر پور استعمال ساخته بسلامت بندگان اقدس باریاب و مستقیم
 گردانید و او بر در خانه بجلوت شاید مقرر گشته منجذمت وزیر شکرانه نوازش و دستر
 خاص صحت شرف حضور پذیرفت نواب وزیر حکمت علی تا مخلصی عطر خان احمد یار خان
 و آمدن شان بارودی پیش خود آورده نشسته و پشت در مخلصی توجه نواب وزیر و سخی بون
 مومی الیه قسم ایالت سنه با سم مشا را اها اصداریافت و هر دو بسنده گشته میان
 غلام شاه خان که خیلی با تدبیر و دلاور بود و کجیت نمایان بمقابله شتافت از الامر
 بعضی امار سنده در میان قناده ملک سنده را بنیم بر سه حقیقیم داو نده تهنه مصافحه
 آن در صد میان غلام شاه خان مقرر شد اباد و در اباد تا لوهری و غیره در رسید
 عطر خان و احمد یار خان تقریر گرفت چون هر دو برادر بفرق بهر گشتن دوست و همه

در همه اوقات نماز و شراری بود و نظام مهم تعلقات آنها از سرشته و چون نگهت
 و بعضی از اول و عامه سپهری مخصوص نفاغه محصل بالیه زمان منکوحه سلیمین را قهران حضرت
 می نمودند او ایشان بیباک سفاک و ستارها کسان همراز می بود و در برین تقدیر استوار
 در ملک پدید آمد و محاصل پرگنات رو بقصان نهاد و در اجاره خساره افتاد
 امنای ایالت و شهران و ملک خدمت میان غلام شاه رجوع ساختند و سه
 عروس ملک کبیری در کنار گیر و تنگ و که بوسه بر لب شمشیر آید از زنده نه اندک
 رهستان سراید و طریق عشاق پایید و آهنگ حجاز و حبشی نماید و میان غلام شاه
 خان که نبایت پوشیارد و خردارد با جلاق انصاف و سالاری موصوفت و با بر صفا
 شجاعت و مردوار سعادت بود و شکر می انبوه کسین تدبیر فرام آورده با خراج
 بر اوران عاقل عمت بر گماشت و نیروی خدا داد آنها را از جابردشت عطر خان
 و احمد یار خان مقتضای کفر المومن ایضه قرار بر قرار اختیار کردند و شاهانه
 چه نبیدی دل اندر رسد و اینج که برگزیدانی یکی را زینج و زمانی جوهرین
 آید بچنگ و زمانی عروسی بر از بوی و رنگ و پس گر خسته آشته امید
 گسیخته پیش بهادر خان علائی و خشیار خان مندانی رسیدند احمد یار خان را
 بپند و ستان روانه گردید و عطر خان در کبری توقف در زید ظهور این امر خطیر
 بخاطر عالی حضرت نزد کس شهبانی تقاضای مال اندیشی نهایت ثقیل آمد و تواتر
 دکلاهی عقلای مرسله آشته هر دورا جهانیدند که شستن عطر خان پیش شان بطهر خوبی

نخواهد شد نظر منفعت قلیله عالیه خورسند نبوده مضمون این الامور بخواهت با مقابح
 و محاسن پایان کار میران خود سنجیده اند از نزد خود نه نشایند و بدایند که تازه غلام
 شاه خان را رفاقت کرده و رسند سلطان ساختیم اکنون بر می اور از نزد خود جادوان
 نه در عالم تنگ سخن نه حکم صلاح مستصوب نظر خان بهانست که بهر روش و ادب
 ملک سنده که داشته در کربت غیبت ترود گرفته و میان غلام شاه خان مردیست
 که بر دربار اقبال ریاست و کنت تکی پذیرفته و فرقی میان برود بقدر نعمت
 و نعمت است غرض که ازین قبیل مواظطار عمد و نصایح چند در چند که شرح است
 حال و مال استقبال شدند و ابلغان فرمودند از قساده قلب و تساهل جلی
 از اینجه و خاطر و در استا بنامه رفی بگوش دل شان رسید و بخار پندار و غبار
 استکبار بد باغ شان میچید و اول سوراخ که خار قلع و دیکر از سر کفر و جهالت
 پیش می خلید و چون مار بر خود میخیزد انتظار وقت میکشید و درین ایام که میان
 غلام شاه خان بملک سنده تسلط گزید و نفاق و کثری بهار و خان بوسیله
 عطر خان پیش خودش فی الجمله درین نشین میان موصوف گردید مشارالیه موقع
 یافته و کیل نشان نخبه مت بیان غلام شاه خان در ستاده استعانت و ورزید
 میا نصاحب که به بهار و خان پیغام کردند و در طلب حضور میا نصاحب تنگ
 اسلام ما شیخ انگخته و دست استعدا بر بهار من مکت دوزین بر روی ایشان
 آردیچته از انطرف نیز تنگ یاس بر شیشه تنایش زده باده آرز و از عالم حیاتش

خیالش بر خاک نداشت ریخت درین بجه شمشیر کفیه آینه و صفای اینست و خیریت اصلاح
 جیلیر بکدورت قتل و غارت آینه مبلغ ده روپیه نقل بومیه خود بر سایر شهر جیلیر
 مقرر ساخته طرح آشتی بیان انداخت تفصیل در فتح قلعه دیر اورد و قلعه
 انوپ کهر و ننگامه بر روشن بها و رخان علانی بوسطه رفعت
 میان عطر خان کشته شدن او از دست لشکریان میان علام
 شاه خان و ظهور نفاق ختسیار خان عنایات متواتره متوالیه
 اهی تعالی و تقدس که همیشه نوید و ششید نظام سلسله علیه عباسیه است بران قضای
 در سن یک هزار یکصد و هفتاد و شش فتح قلعه دیر اورد انوپ کهر نصیب روزگار
 اولیای دولت حضرت فردوس مکانی گردید شرح تسخیر قلعه دیر اورد که در اوایل سنه مذکوره
 بعمل آمده آنکه راولپنسیکه بعد انهدام بروج دوباره قلعه قدیمه مجدوت چهار دیوار
 مختصر بروج مجدوت در دهنه خود در آن میان مع قابلی می نشست و خواجه عجمت نشسته
 از طرف ناظم ملتان بحفاظت آن مکان بفرج بیکران نامور و همراستایش بیرون
 قلعه خودش خواجه شارالیه در برج ککوها متصل دروازه که از بنای سابقه بر جا در پاره
 مانده بود تکیه و استقرار می جست در آنجا حاصل زکوة انوال صادر در آن محصل می گشت
 نصف راول موی الیه و نصف در خرج لشکر متعینه آنجا خواجه شارالیه میگرفت
 و معین از شارالیه باقتضای طبعش تکالیف جا بیجا بر اول می پوست و حضرت
 خلدیشیانی که خلاصه جود جهان بهت لرزیده و مستعد او و او را می بیند و آشنند و اکثر

اوقات صلاح خراج رادل مجز نموده توجه تبارک آن می گماشتند زیرا که محبت اسلام
 و غیرت ای تقام در هر مقام و هنگام عرق شجاعت ایشان را در حرکت می آورد و رادل
 نه کور را بشیندن این خبر نرزه بر رفت اندیش می افتاد و از غایت حزن هم روش
 از دل و شرابین مدد به تحلیل می نیاید درین اوقات از فرط ترش و خفقان نه دست
 خدام کرام حضرت مخدوم صاحب عالم محمد گنج بخش پنجمی قدس سره مستفیض شده التماس
 ساخت که مهاسبت اقبال فاضل صاحب محراب ک خان در دل من جا کرده صورت
 دلش با ب متقاومت از من برده خدام مرصوف شفاعت فرموده تصفیه و انجام
 من با ایشان فرمایند و قلوه دیر او را رادل بخا نصاحب آهاند و خواجه مسطور را که از محبت
 حکام در قلوه نشسته است بیگ گونه تلافی و داریت خوش گنا شده نیاید علی بن ا خدا م
 عظام خان رضوان مکان ریش خویش خوانده نیاید غیر قلوه بیک وضع مشخص نموده
 قلوه زمین چو مپی که قریه ایست از قریات مضافه به پادشور جا داده و وجه طاری باسم
 خواجه پادشور جایز فرموده اجازت دادند که لشکر منصوره حضرت جنت مکانی رفته قلوه را
 بقبضه اقتدار گرفته رادل را از ارک قلوه کوچانده خواجه قوم را مع قبایش در قریه جاگیر
 رسانند + فرد + بی در دست نرزه و آمدند پیکان + آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد
 و حضرت فردوس مکانی قلوه مفتوحه را حصن حصین و محال شکن نسبت به تمهید قلوه استوار
 در مین تمام صلابت داشتند او در پیش ساخته با سه ساعات و اقرب اوقات بنا نهادند
 و من بعد در جمیع از نرزه هایس توشید مسانی ان نبای در میانی که با دادر با بی مقرر جا دوای

جاودانی برای دولت خدایگانی با و منظور این جناب بوده که امروز بر کنگره اش بر یکا
 فلک میاید * * * سپهر منقش پنگی درو * * * چو الیزیر پاره سنگی درو * *
 بعد تکمیل نیای دیر اور و تحصیل بر نوع تسلی در او واسطه شهر حسن صدر حضرت خلد
 مکانی بسرت و شادمانی بنا بر صلاح ملک داری توجه بهت و غیره تعلقات شرقیه
 گردیدند سوداگران و ساکنان آن مواضع بعرض رسانیدند که قلعه داران انوب کهر
 متعلقه بیکانیر از تعرض و تصدیع کمال غر با خصوص انبار بسبیل دست نمی کشند
 از آنجا که حفاظت و حمایت رعایا بر ذمه امرار منجمله مفروضات در بصورت امیدوار
 اند که مقتضای نشه امارت تنیده قطاع الطریق بعمل می آید حضرت جنت منزلت بگلی
 بهت آسمان پیوند و نیت ارجمند او شان مبدول ترفیه رعایا و تجارت و قطع نسل
 هتشرار بوده در تدارک این امر از دل توجه ساخته ساحت قلعه را از وجود مفاسد
 بپرداخت داین فتح عظیمه ضمیر قوت سابقه گردید هم در ادخر حسن قومیه در خان
 علانی ختیار خان مندهانی و غیره خانان عربی را فراسم کرده بزود غر استعداد
 رفاقت میان عطر خان پیش کرید با وجودیکه حضرت خلد مرتبت علام شاه خان را
 بر سنده سنده ممکن فرسوده بودند لیکن تقابلهای شغقت نسبت باور خان در وقت
 حال و خیال علام شاه خان بواقعی نموده تمام خوانین شرقیه اسلام فرمودند که علام
 شاه خان بکینه معاطه عطر خان مستعد گوشمال و تادیب بهادر خان است و لشکر
 بر سرکشیده می ارد شما بکنان اعانت نماید او نماید جمیع خانان خیر یوری

و غیره کلیم عرض نمودند که بپادشاهان مبلغ کثیره گرفته در مقام رفاقت دوست ما از عطر خان
 چه خرده ایم که بسلام شاه خان جنگ نمایم اصلاً بچکد ام از داد و پوتره با وصف
 تکرار ارشاد بحضور حضرت جت مکانی بهم حاضر شد تا صلاح کمک له مجوز و بطور می آمد
 در میان غلام شاه خان که رفع خارا نظار عطر خان باعث قوام توایم ایالت خود
 میدانست بر استماع خبر خیره سری بپادشاهان تمام لشکر سنده سوار شده عازم
 تخریب او گردید و بطرف حضرت خلد نزلت پیغام فرستاد که میان عطر خان
 بر اورش شریف ماست اگر معرفت شما انجام ساخته جا داد معاش بقدر رفاه و فراخ
 امیر زادگی بگیرد و درین نسبت تا در مصاحبت احبام مطهره سلیمین از آسیب مفاصله ما برن
 مانند مال الزام محاربه تجویزین داد و پوتره بر ما نخواستند گرفت که بپادشاهان زور را
 بر سر خود می کشند بنابراین در نیوقت هم حضرت فرودس شیانی نسبت علم اد خان
 اطلاع دادند که ما در شسته ایم و شما در آن نزدیکی شریف دارید مقتضای اتحاد
 ناموس بپادشاهان را بجهانند که مجادله بیان غلام شاه خان کار اوست این
 خیال محال در گذرد خاشار الیه بر طبق ایای خلد مکانی بپادشاهان حاضر فرمودند
 و ما در گفته که شما که محاصره تاقی بر میان منیدید اگر ناموسی مطلوب است بوجه حسن
 میشود جایگزین بقدر احوال ما را ت برای عطر خان از غلام شاه خان بدایم
 دهم از آن مؤمنین و نومنان از عذاب جنگ و جرحت وینجا بر ایم چون خوب
 دوسر دارد و معامله بهم است + شرف نامه + زمانه کار سازی کند +

ستاره بجان که بازی کند و در شکست بیاد و رخان معلوم نیست که بر سر پین در گان
 او چو خواهد رفت به طریق اشقی اولی از کارزار است بیاد و رخان از اجل از فکلی
 جنبه عقلت بگوشش پوش گرفته در باره میان غلام شاه خان حروف پیوده بر زبان
 راند که فلان بچه سمات فلان چه طاقت مقاومت ما دارد اگر علمیر او خان
 جمیت را که فرماید ما رفتار تو با ما ایشانیم چنانکه حضرت جنت مکانی غلام شاه
 خان را بر فاقبت امیرانه کامیاب سنده ساخته بر تو انوار ناموس بدور و نزدیک
 انداخته اند مشا رالیه که از مبارک خان کم نیست برای او شان نازین چه بهتر اما
 علمیر او خان تحریر منافعانه او نشیند و بدینچه در طرف بیان نگنجد در دین سامو لو
 ریخت مگر او بفرود گشت که در دست از پیش علمیر او خان ترش روی بزحمت لاف
 زمان روان شد از دروازه می گذشت که پایش بلغزید و دستار از سرش افتاد
 علمیر او خان ترش روی بر خاسته این خبر شنیده بی نام خودش و او دخان
 بن فتح محمد خان بن محمد شریف بن بکر خان فیرو زانی را فرستاده که او را بیک وضع
 باز گرداند با وجود آن بیاد و رخان همچنان بر استمداد خود استبداد و دستپوش و دیره
 محمد خان رفت و در دستانت نوده محمد خان او گفت که مقابله غلام شاه خان
 امر سنگین است و در امکان او شما متجا و ز بهر حال چون از صلاح شما بیرون نیباشم
 لاچار حاضریم پس مشا را بهما سیر بخان و اختیار خان و محمد خان سپهر شهباز خان
 منداننی و غیره و غیره عالم سپاه را فراهم آورد و در گذشته درین هنگام نیز علمیر او خان

رستم خان نوحانی را که نسب او در اصل بصفت ابره میرسد بصوب بهادر خان پهل
 داشت و پیغام ساخت که شما چند روز در عرض راه تمل نمایند میان غلام شاه خان میان
 نوچانه و جزایر و شاهین و شکر و از همراه دارد انشا الله تعالی نک شما بدین حضرت
 جنت مکانی می اندازیم البته توجه و لطایف جیل ایشان لشکر خوانین شرقیه و نویسه
 برفاقت شما خواهد رسید من بعد فحاصره مصالحه با سانی صورت تواند گرفت بهادر خان
 در جواب گفت که ما را طمع مال و جاه برین پله نیاروده محض بیاسم که عطر خان
 بر دروازه ما آمده از سرد جان در گذشته میجویم که یا مشارالیه را بر دلائی بسنده
 مسلط سازم و یا نقد جان براه ناموری در بازم عظیم او خان که خودیم بارفاقت نکرد
 و از دست مانع میشود با بد لوایی بر گاه ملک بسنده شو کرده بر شتم مشارالیه را از ریاست
 خلع ساخته تقبسی که در خردش عظیم او خان از شبانی و چوبانی مناسب میم بدان مور
 خود هم نمود از نظر میان غلام شاه خان با چشم تمام وارد مکان کوهر که
 در تجل و سامان هر چه زیاده تر توجه میر پور گردید و از اینجا نب بهادر خان هیچ خوانین
 اتفاقی عطر خان را بر دستم بقابله در رسید برابر او باوره تلافی عسکین واقع و از
 طرفین آویزش سخت و چکش صعب بیان آمد بهادر خان جانین حله راسته نمودند
 میر پور خان تا لیسر شیر مردانه زود خدمت نمایان بجا آورد و در میان محمد خان
 و سبزه خان کوشش فراوان ساختند که میان غلام شاه خان و کز مقتول
 و بسیاری زخم عظیم بود و شسته از سر که بر حجت بدو خسته میان محمود و لیشن هزار

بخش هزار سوار از خواص خدم و در مصاف پای استقلال فشرده انتظار لطیف غیبی
 می بود درین اثنا به بهادر خان خبر گفتمند که سپاه میان معظم الیه یکی بگرخت فتح ازین
 ازین برون بیاید او تمام نخوت برخواست و بر اسب سواری ساخته بقابله میان صاحب
 روان شد با موخان افغان کجور میان موصوف عرض داشت که بهادر من است
 که در روی می آید ما مورین میان مغز الیه جزایر با سرداوند از قضا و تیر جزایر با سپ
 بهادر خان و دو تیر مگر بر تپیکاه نامبرده رسیدند پیش واد کجا سقط شدند کسان
 میان غلام شاه خان دو پیده سرش را بریده کجور آوردند کبیر خان برادرش که از
 مدت رفقه ملازم هر کار میان صاحب گشته در نیجا از عقب میان صاحب استیاده بود و
 سر بر او زنجایت ریخته و بر تن خود از زید میان صاحب خطوط غیرت از لوحه نامید او
 خوانده سر برادرش با دحواله گردانید و بختار فرمود که جسدش هم آورده باورسانند و پاره
 محمد خان کبیر خان در نیجا به بهادر خان رویت مرکب حل گردیدند خیار خان صاحب
 دمع قایم خان برادر بهادر خان مقول در محمد خان فی الجمله استقلال داشته عطر خان را
 بسرا راه ساخته بقیتیه اسیف رو بگریزها و ندیر بهرام بعد افشای شر الیه خدمت
 و ظهور لوامع نصرت ریمان خضوع در گردن و گاه خضوع در دهن گرفته نمیدست میان
 غلام شاه خان عرض استغای تقصیر بویغای مکان کانه نبود میان صاحب خط عفو
 بر جریده قصورش کشیده مرتبه بر تبه او را بیدر معاجرت و وزارت رسانید و عطر خان
 بیاض بهرام اولاً به بهادر پور و بعد در کبری فرود گشت و میان غلام شاه خان

مراح اختیار خان در مکان کبری متعلقه اورامشا و کمن فتنه و آشوب نسبت به توجیه بران
 گماشت که نبای هر دو بر سر هم زند اما حضرت فردوس شهبان مقتضای زندگی و علوش
 زندگی ریخته و سبب شفاعت آنجته و هم علیمردخان فیروزانی حسب الایما ی حبت یکنانی
 دست استشفاع جوایم اختیار خان با من میان غلام شاه خان اونجه لوشان را
 از سر جولان و پله قهرمان گذر نمیده اختیار خان و شهر کبری را بازرگانی و میان غلام
 شاه خان نزا و باوره عنان مرکب حشمت تا فقه از نسکه تو بر صائب عقل کامل
 دشت عساکر آمدنی دوافریم آورده بصیانت و حفاظت ملک سنده برودا خشت که با سیه
 خیره تدارک دیده بنجاب معلی ارسال شد و بر یک از امرار سلطنت و عواد قرب
 جوایم حسن سلوک و خوش وضعی با خود رفیق شیخ گروید و بهادر خان که بر صلیبی زند
 خان علیهم انعمان محمد قایم خان را بستار بهادر خان نوشته جایش فرمودند و محمد ای
 خان را در سر پور بجا پیشش دیره لشکر خان را بر مقام محمد خان قایم مقام نمودند
 مستلزم آن بود که چون بهادر خان دیره بدون اجازت و بمرضی اولی الامر خود در
 این نوع جبارت شده بودند از سر کار برای خانان غریبه سزانش میرفت چه جا
 آنکه آقای هاشمیان کوه بین اشفاق آنجا باریکان لم کن پیداشته دیره جان
 محمد خان را به تمهیدات فریب آمیز دند ویران نمود و کثیر فریفته از ادای محمول مخرف
 در زینه و عوام این سلسله که طبایع شان محمول بودی نفس بود این امر را دستاویز
 شکر فتنه پیداشته علی الخصوص کهرانیان غریبه از باج و تعلقات آنطرف که از سر کار

که از سرکار بطیمردخان امداد و تعلق باو نشان داشت علانیة بجهت پدید آمدن دست
 که احمدخان و خیرمحمدخان فرزانان را از رتبه اطاعت برآورد بگر حضرت خلد شیخ
 بر این معنی وقوف تبارک آن بود که در دست و دست حضرت
 جت مکانی و شفاعت و رعایت بطیمردخان نشانند از دست آنها نسبت
 انگیزت میان غلام شاه خان قتل و خرابی بها در خان طراز و این بطیمردخان ساخته
 دست تعدی و تصرف در تعلقات خان مشارالیه برکشاده در ارتکاب بفاسد
 و فساد برادرانی داد و سوز مزاجی و نفاق برآورد و بصورت مشارالیه میکند رخا
 فرزندش از ظلم و زیادتی اختیار خان همیشه در خدمت خان علیه نظر آن استغاثه
 می نمودند خان علیه الرحمات سرجشان و ناموس سرداری آنچه مناسب داشت
 بیک وضع می نهادند اما نوعی فایده بران مترتب ننیده می رنجید و رنجای قلعه
 و بخروت و سخاوت طبع امیر محمد مبارک خان علیه الرحمات
 و آبادی شهر بهاول پور و سوریانامی داد و پوتره از صنف جسرانی که در
 عهد خان صاحب محمد بهاول خان مغفور بر مکان مارداریان که محال نشست تروی
 است چاه کنه تحقیق بعد از حدیث برانجا ممکن بسته سرفرشته سوداگری موازی
 چهارانه بتجبری گرفت و بعد بطیمردخان بکهرانی چاهی دیگر در برابران کنده با
 سرکار برچی ترتیب داد و از سرکار هم بد چاه سوریانامی بر زمین تیره فرموده همان
 سوریان از قبل خویش بدانجا نشسته داشتند و درین ایام که بطیمردخان فی الجمله وقت

خود نسبت ملازمان سرکار اظهار ساخته مصدر خیال کونه گردید خان صاحب ضرورت
 بعلمیراد خان و این بود که با وجود تعلق مکان مارواریان بحد و قلعه دیر او و توسل
 سوری با سرکار دیده دور بسته باس شکار داشته از عمارت برج منح نقره بودیم اکنون
 که در برابر حسان منظر خلافت میشود محض تقویت همین مکان چول است در صورت
 انتزاع ان از علمیراد خان بصلحت نیست سهراب خان مهر و محراب خان قوم کهنه را
 زیستاده میان برین مذکورین بسیار قلعه گفته که دنیا نامی بنا ساخته و سلطان
 علاء الدین غوری آنرا از پا انداخته بانه پیش برداخته بود تپلاش دریا فتنه
 قلعه مستحکم تعمیر کرده گذاشتگان علمیراد خان را رخصت دادند و چون کثرت خواجگان
 سرکار خان بستن ایشان بواسطه نظام هرگونه مرام و لوازم سردار لازم داشت
 مخصوص صادر و اطراف آمد و رفت ایشان نهند وستان و خراسان ورود
 خواهد و در کارها بر انقلاب بدبکارشان و توصل بعضی شرفا و عمده زاده با
 بد دولت ایشان و علا و ارباب فطانت و صحاب صنایع بسرکار ایشان و ارسال
 مقبران بطرف حکام ملتان غیره جهت انجام امور خویش این سلسله علیه وصال
 مایه دیوانی و نگاهداشت لشکر بقدر کفایت حرمت ملک تادیب مخرفان مصاحبه
 او امر ایالت منجمله تحتات مدر و در جوار جاری از محصول گذاری هر چند که مقصدیان
 از عشرت مورد خدمت شده در باره تخفیف خرج و یا شنبه و گوشتی خویش استخاره
 نمود لیکن حضرت خلد مکانی اظهار مرام نسق کمال شان منجر با سخنان شکنی آنها

شکستی آنها انگاشته متوجه و مجوز آن نمیکردیدند و نه تقبیل مصارف و در رخ عنایت از
 بیچکس مناسبان و شوکت روزمیزی پیداشدند و با وجودیکه ملاغنی خان غیره کمپانی
 بزور جهالت کسانی که سکار را از عبور نامه خانزاده سمیت منور باغ می آمدند تا بعضی دخل
 مزارع چه رسد و دودیره جان محمد عاربانان و کمرانیان صریح می گفتند که اگر خانصبا
 از ملک قلاع چول ابراز نوشته بدیم محصول تعلقات کچی بر قدر که مناسب نمود بر داشته
 بر کار خواهیم رسانید حضرت فردوس منزلت بمال نگاه فرموده و در نقصان حال
 بیسج خیالی نموده و در جواب نشان بلفظ شریف می آوردند که ما در تدبیر و صلاح بید باغی
 و کمر نشان مکان داریم که قرار دادیم بر سر گرفت سردری که مقتضی رعایت و حاجت
 است و این خاطر می کشد عثمان معاطله شما بقصد خستیا روزگار نمی گذاریم نشان الهی
 بساعت وقت خود اینجا نبخواه حساب اقبال از اولاد ما تدارک کار شما خواهد بود
 و شما بر سر کشان خیره منش را بجمع اطاعت امیری کرده گره از رشته مریعاتی که کشید
 و خلاصه معنی این الفاظ نجایط مبارک آنحضرت آن بود که چون نور بهره و لاله سحر
 سعادت اقبال از مطلع پیشانی نندگان خدایگانی ظاهر مییدند دل تقدیر
 را تقویت می بخشیدند که انشاء الله تعالی تیر عظم طالع برادرزاده کاگگار و فرزند
 نامدار معتقرب از ارفق تائید بنام تباهی ایی جل بفره طالع شده منتفا طلمت
 بیالی کزبت خواهد خست ایزد شده الهنته که بگی مرام بر طبق خواست باطن پیام
 بوطن لوشان حسن نظام یافت و صورتی که در رات ضمیر ملکوت تاثیر نقش میست

بجال افزدان از خیال برینده شهود شتافت القصد و چه چند روزه نسبت به بارگپور
 شرقیه مفید مصالح دانسته و یوان معتمد اس را که غلام قدیم اخذت صلابت نیما
 است در بهادپور که هشته خود بنفس نفیس در نواحی تبت و بهارگپور شریف برود
 با فرایش آبادی و مزید تموری انخالی توجه خاطر عالی منبه و لهشته بکثر زراعت
 قطعات زمین آنرد آب دریای نیلاب که برابر بهادپور حکمت علی در تصرف او
 بودند و در حاشی و جلوه اسمی مبارکواه و نظر داه و مردارواه و خانواه محمدان کاوان
 بر گشته و نهمین شهر و ساهاوان گمان از نظم بهید و نواب علی محمد خان مستاجر
 آنجا جان گشته کلبانک عدالت و صفت آنحضرت شفق و سایه طفت و عدل
 حضرت خلد شیبانی آرام گرفته بود و در شان رونق و تموری شهر بهادپور فزونی
 پذیرفت تجار و اهل کسب و پیشه هر دیار صیت و حسان ایشان شینده بطلال رفت
 آنجا بطلال و رزیدند بهمین ایام میان غلام نبی خان و میان عبدالغنی خان فزونی
 میان خدایار خان کلپوره و مردم مع قبایل بالاتفاق بهساخان قوم جو نیجه که بنا
 شان بود و در دازه سرکار رسیدند حضرت جنت مکانی فرا خور قدر و نزلت شان
 بهمانی و تلافی توجه گردیدند میان رویکار انوب کپور و مقابله میان غلام
 شاه خان و لشکر کشی را چه بیکای نیر و نیابی قلعه سردار کپور حصول
 فتوحات نجانب صاحب جنت مکان در برد و معرکه را چه کجسنگ
 دالی بیکای نیر که از مقدمه انوب کپور چون مار در چناب لبان باسی بی آشب روز